

پراسٹون پر یکن جنگل ضرب خورد؟
(بیمنا سبت ۴ فروردین)



حکومت ایران و انگلیس در ایران

چک و باریک سوزی و سوزی و سوزی و سوزی

مقدمه

۴ فروردین ماه سال ۱۳۶۱، یکی از روزهای مهم تاریخ سازمان ما است. در چنین روزی بود که توده های میهنمان تنی چند از رهروان راستین راه رهائی خود را از دست دادند، این باش شهادت دسته ای از رهسپاران جنگ چریکی چون زهری تلخ بکام جنبش مسلحانه ایران نشست و بهار سال ۶۱ را برنگ خون آراست. چریک فدائی خلق، رفیق کبیر محمد حرمتی پور، همراه با چهارتن از دیگر فرزندان راستین خلق: (رفقا اسد رفیعیان - یکی از رهبران جنبش کارگری و مبلغ بزرگ، عباس عابدی، حسن عطاریان، جواد رجبی) در نیمروز ۴ فروردین در جنگهای "خی پوست" مازندران به محاصره تعداد زیادی از نیروهای دشمن افتادند و طی نبردی حماسی و نابرابر باکشتن تعداد زیادی از مزدوران رژیم، خود جان باختند. اندوه از دست دادن رفیق محمد، کسی که سرشش در آتش و خون ۱۱ سال مبارزه مسلحانه بارور شده بود چون نیشتری قلب همه آزادگان را زخم زد. رفیق محمد و یاران او، ادامه دهندگان راه رفقائی بودند که جانهای نیمه پوسیده یک نسل پیش از خود را، از زیر "انبوه کهنسال ترس و خفت" بیرون کشیدند و آنانرا در انوار درخشان امید شستشو دادند. برای نسل هم دوران رفیق محمد، او و یارانش بمنزله ستونهای بودند که رفیقان راه، با استوارشدن در کنارشان می توانستند در کشیدن بار انقلاب سهیم شوند و پایه های بنیانی آنرا استحکام بیشتری بخشند. اندیشه های سرخ این رفقا منجمله رفیق محمد(مسعود) نسل انقلابیون بعداز قیام را از چنان روح شورشی ملهم ساخت که هر روز با اخگرهای گدازان زبانه کشیده و افقهای آینده را درپرتو خویش روشنی می بخشند. بدین ترتیب آرزوها، فعالیت های مبارزاتی و چشم اندازهای سرشار از امید ۲ نسل در اندیشه و عمل این مردان به یکدیگر برمی خوردند و دربازتاب خویش گرمای شادی بخش پیروزی را درمیان توده ها می پراکندند. رفیق محمد و یارانش اینگونه رسم ایستاده ماندن و ایستاده مردن را به فرزندان خلق آموختند.

بی گمان اجیرشدگان امپریالیسم لاف خواهند زد که توانستند جلوی گسترش جنگ انقلابی در این منطقه را بگیرند و اوضاع بر وفق مراد دژخیمان خلق و استثمارگران و غارتگران خلقهای میهنمان است. و همراه با آنان اپورتونیستها یعنی کسانی که همواره مترصدند که هر ضربه و یا شکست تاکتیکی ما را استراتژیک جلوه دهند نیز دم خواهند گرفت که ما از پیش به این چریکهای "جدا از توده" هشدار داده و راه منطقی مبارزه را به ایشان آموخته بودیم!! بگذار آنان هرچه می خواهند رجزخوانی کنند. آنچه که آنها توانائی درکش را ندارند، سیری است که مبارزه مسلحانه در جنگهای شمال پشت سر گذاشته و تجربه ایست که نشان می دهد چگونه می توان عملا راه و سنتهای پرافتخار چریکهای فدائی را در مبارزه ضدامپریالیستی برای استقرار جامعه دمکراتیک نوین و نیل به سوسیالیسم جایگزین ندانم کاریها و سردرگمی های انقلابیون صدیق این مرز و بوم نمود. خون خروشان که از جنگهای سیاهکل براه افتاد باخون جوشان جنگهای "خی پوست" درهم آمیخت و از این آمیزش سیلاب سرخی جاری خواهد شد که در حرکت خویش بانیروئی فزونتر، مبارزه انقلابی رهائیبخش خلقهای تحت ستم میهنمان را هرچه بیشتر گسترش خواهد داد.

امروز مبارزه مسلحانه دیگر بیک واقعیت غیرقابل تردید و انکارناپذیر مبارزات ضدامپریالیستی خلقهای میهنمان مبدل گردیده است. خلق و فرزندان راستین و دلاور او دریافته اند که مبارزه مسلحانه تنها راه آزادی است و همه آنهایی که چشمانشان را بر واقعیت می بندند بیش از پیش منزوی خواهند شد، بیش از پیش از صفوف خلق طرد خواهند گردید.

"شرط صداقت انقلابی برخورد جدی با مسائل است"، بدون آنکه خطراتی که مبارزه مسلحانه را تهدید می کند، دستکم بگیریم، ویا وظایفی را که در رابطه باگسترش آن بعهده داریم، بباد فراموشی بسپاریم و یا کوچک ترین سهل انگاری در هر موردی بخود راه دهیم، - چه سستی بویژه در شرایط کنونی می تواند منجر به پنبه شدن تمام آن دستاوردهائی گردد که ستون چریکی جنگل درگذشته رشته است - در همین احساس مسئولیت است که ما را برآن می دارد تا به جمع بندی نقطه ای از حرکت خود و بررسی علل ضربه ای که برگروه جنگل وارد آمد، دست بزنیم، و آنرا در اختیار جنبش انقلابی بگذاریم تا نیازی بتجربه دوباره آزموده هائی که به قیمت خون بهترین یاران ما تمام شده پیدا نکنیم :

مروری اجمالی براین رویداد، و طرح پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در روستاهای شمال، بما توانائی دستیابی به پیروزی های هرچه بیشتر و کاستن از اشتباهات بکمترین میزان ممکن را می دهد. بدین منظور و بمناسبت گرامی داشت دومین سالگرد شهادت رفقایمان به انتشار این مقاله مبادرت می ورزیم.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)

۶۳/۱/۴

چرا ستون چریکی جنگل ضربه خورد؟

این سئوالی است که تمامی رفقا بویژه هر رفیق عضو گروه کوه، بعد از ضربه ای که بما وارد آمد و اثراتی که بر روی ما گذاشته، از خود می کند. علت آن کاملاً روشن است، زیرا این تجربه حاوی مسائل و نکاتی است که با بررسی آن می توان درسهای زیادی آموخت. این امر بنوبه خود امکان تکامل جنگ چریکی در شمال را میسر می سازد. اگر سابقاً این گفته که حفظ نیروی خودی و توسعه آن و نابودی نیروی دشمن اصل اساسی جنگ است، برای ما صرفاً یک "حرف" بود، اما اینک بیک حقیقت قابل لمس تبدیل گردیده است. شاید سابقاً برای بسیاری از ما معنی و اهمیت حفظ خودی و ابعاد آن تا این درجه روشن نبود، اما اینک بنظر می رسد معنی و اهمیت آنرا درک نموده باشیم و همچنین تاحدودی نقش و اهمیت کادرها و رفقای باتجربه تر برایمان مشخص و معین گردیده باشد، و باین موضوع پی ببریم که چگونه یک سازمان با از دست دادن کادرهای با تجربه اش که محصول سالها مبارزه می باشند دچار افت کیفی در زمینه های سیاسی، ایدئولوژیک، تشکیلاتی و نظامی می گردد، پس بکشیم باین سئوال پاسخ داده، سلاح تئوریک مان را صیقل دهیم و هرچه بیشتر بویژگی های جنگ چریکی در شمال پی ببریم تا از این طریق بتوانیم پراتیک انقلابی را ارتقاء دهیم.

جنگ چریکی یکی از اشکال جنگ بوده و از قوانین عام جنگ پیروی می کند. در اینجا منظور از جنگ چریکی همان مرحله مقدماتی جنگ توده ای طولانی است که بر علیه امپریالیسم و مزدورانش بکار گرفته می شود. اساسی ترین قانون هر جنگی حفظ نیروی خودی (و توسعه آن) و نابودی نیروی دشمن است. از این قانون اساسی، دهها قانون فرعی بیرون می آید که همه آنها تحت الشعاع این قانون و در خدمت آن قرار می گیرند، مثل حمله و دفاع، جبهه و پشت جبهه، پیشروی و عقب نشینی، تمرکز و پراکندگی نیرو، تحرک و سکون، پایگاه ثابت و پایگاه متحرک، برنامه ریزی تاکتیکی و برنامه ریزی استراتژیکی، منطقه مناسب و منطقه نامناسب و بسیاری مقولات مختلف دیگر. فی المثل موقعی که صحبت از این می شود که چگونه باید بدشمن ضربه زد و درعین حال چگونه باید از خودمان دفاع کنیم و یا اینکه کی و چه وقت دست بعقب نشینی بزنیم و کی و چه وقت می توانیم پیشروی کنیم و یا اینکه، باید به برپا کردن پایگاههای ثابت مبادرت ورزید، یا ایجاد پایگاههای متحرک وظیفه ماست و غیره. ملاحظه می کنیم که از چگونگی حفظ نیروی خودی و توسعه آن و نابودی نیروی دشمن صحبت می نمایم. کلیه قوانین عام جنگ نیز در مورد جنگ چریکی صادق است، اما کاربست آن متفاوت است. برای ما که دست اندرکار برپائی و گسترش جنگ چریکی و ادامه آن به جنگ خلقی هستیم، نه تنها بایستی قوانین عام جنگ را بیاموزیم، بلکه باید شکل ویژه این قوانین در جنگ چریکی را نیز درک کنیم. بدون درک قوانین ویژه جنگ چریکی (سه اصل معروف تحرک دائمی، هوشیاری دائمی و بی اطمینانی دائمی) و تلفیق آن با شرایط خاص جامعه خودمان هرگز قادر نخواهیم شد از این نوع جنگها موفق بیرون آئیم. و اما در بررسی یک ضربه تاکتیکی و یا یک شکست تاکتیکی همواره باید به آن حلقه اصلی و تعیین کننده ای بچسبیم که عامل تعیین کننده در این ضربه یا شکست بوده اند. مسائل و عوامل دیگر فرعی و ثانوی بوده و در رابطه با این عامل اصلی مورد بررسی قرار می گیرند. حال ببینیم ضربه ای که ما در کوه خوردیم، ناشی از عدم توجه ما به چه مسائل و نکاتی

بوده و به اصطلاح کجای کارما می لنگید، تا بتوانیم علل باواسطه و بی واسطه آنرا دریابیم و بر بستر قوانین عینی حاکم بر حرکت ما به نقش حوادث واقف گردیم.

اشاراتی به رویدادها و مسائل در این مقطع:

پس از چهارماه فعالیت مسلحانه در جنگهای شمال که ناظر بر کاربست قواعد و اصول ویژه جنگ چریکی به شکل تحرک دائمی، رعایت اختفای کامل و انضباط شدید بود، نخستین فرصتی که پیش آمد به جمع بندی تجربیات چندماهه و برنامه ریزی تاکتیکی برای حرکت آینده نشستیم. گزارشات، تجربیات، مشاهدات و اطلاعات مختلفی را گرد آورده بودیم که برای پیشبرد جنگ چریکی احاطه بدانها ضروری بود. این مجموعه را فعالانه مورد مطالعه قرار دادیم، زیرا برای پیشبرد جنگ چریکی در شمال به شناخت دقیق تر و همه جانبه تری از وضعیت منطقه نیازمند بودیم. آنچه که ما را به اندیشه ورزی در اجزاء مجموعه بالا و می داشت، کسب همین شناخت بود. در اینکار آن چیزهایی که در مرکز توجهات ما قرار گرفتند، عبارت بودند از: گرایشات سیاسی توده ها در منطقه نسبت به حرکت ستون چریکی، وضعیت نظامی دشمن و نقل و انتقالات آن، و چگونگی اوضاع جغرافیائی و طبیعی منطقه و مسیر حرکت با درهم آمیختن دستاوردهای ناشی از این شناخت و شناخت قبلی، (۱) با آن ارزیابی که از کمیت و کیفیت ستون چریکی خود داشتیم، می توانستیم برای آینده برنامه ریزی نمائیم. پس از دست یابی به نتایج لازم، برنامه تاکتیکی (کوتاه مدت) خود را تنظیم نمودیم. این برنامه که در نخستین شماره "جنگ خلق" ارگان گروه جنگل سازمان درج گردید چکیده همان بررسی ما بود و راه حل های عملی مشکلات و مسائل جنگ چریکی ما را برای مدتی ارائه می داد. این برنامه بمنزله کوله باری بود که توشه های درون آن همان راه حل های عملی بودند، برای پرکردن این کوله نیز ما چندان سرگردان نشدیم، آنرا با دستاوردهای تجربی خود بارگیری کردیم و به تجربیات انقلابی سیاهکل و امریکای لاتین نیز توجه نمودیم.

بعد از تنظیم و تصویب این برنامه در ارتفاعات جنوبی آمل، قوای چریکی ما برای انجام عملیات بمناسبت ۱۹ بهمن، در ۲ بهمن ماه سال ۶۰ از ارتفاعات مذکور بسوی منطقه سوادکوه حرکت کرد. برنامه تاکتیکی تقریباً مثل سابق بود (۲) ولی اندکی تغییر در برنامه سابق وارد کردیم و آنهم مسئله ارتباط با گالشها (۳) بود و علت گنجاندن آن در برنامه جدید از دو جهت مطرح می شد:

۱- از آنجائی که امکان قطع ارتباط با پشت جبهه وجود داشت، مسئله تامین آذوقه را می

توانستیم از طریق تماس با گالشها حل کنیم.

۲- بررسی میزان حمایت گالشها و توده های روستائی دیگر.

بنابراین سیاست کلی حرکت بدینصورت مشخص گردید، ستون چریکی در کمال اختفاء بطرف منطقه مورد نظر حرکت می نمود و در آنجا مستقر می گردید. پس از استقرار سه مسئله اساسی می بایستی حل می شد:

۱- ارتباط با پشت جبهه بمنظور تامین آذوقه، تجهیزات، نفرات و کسب اطلاعات.

۲- شناسائی عملیاتی. ۳- شناسائی راه برای تعویض منطقه عملیاتی.

بدین ترتیب ستون چریکی در ۲ بهمن با کلیه تجهیزات و مقداری آذوقه که قادر به حمل آن بود، حرکت کرد و بواسطه عدم شناسائی از مسیر حرکت و بواسطه سرما و یخبندان حرکت به کندی صورت می گرفت. و از آنجائی که می خواستیم در کمال اختفاء حرکت کنیم این امر نیازمند به شناسائی مسیر راه قبل از حرکت ستون بود، در نتیجه قبل از آنکه بتوانیم به منطقه مورد نظر برسیم، آذوقه ما بتدریج ته کشید. این شرایط ما را مجبور می کرد در پوششهای مختلف مثل شکارچی، کوهنورد و غیره به گالشها مراجعه کنیم. جالب اینجاست که اکثر گالشها با توضیحات ما قانع نمی شدند و ما را جنگلی یا چریک می شناختند. از طرف دیگر سرما و بارندگی و برف دائمی ما را مجبور می کرد که در گالش بنه ها (۴) بخوابیم (بواسطه فقدان تجهیزات کافی و چادر) و از آنجائی که این خانه های چوبی در مسیر مالروها قرار داشتند، دائما دیده می شدیم. و همچنین بواسطه گل و لای زمین رد پاهای فراوانی در مسیر راه باقی می ماند. بنابراین، این ستون چریکی قبل از آنکه به محل مورد نظر برسد، با بجا گذاشتن رد پاهای دائمی حضور خود را بدشمن اعلام می کرد. حوادث و جریاناتی که بعدا در ارتفاعات کوههای "تزر" اتفاق افتاد نتیجه چنین امری بودند. (دنبال کردن رد پا توسط دو عضو دشمن، آمدن و گشت زنی هلی کوپتر، مستقر شدن پاسداران در زیر کوههای "تزر") با این وجود و تحت این شرایط ما در همان محل مستقر شدیم، تا برنامه هایمان را متحقق سازیم یعنی تماس با پشت جبهه، شناسائی عملیاتی، شناسائی راه برای تعویض منطقه. در ضمن یکرشته تدابیر امنیتی و دفاعی بمنظور خنثی نمودن یورشهای احتمالی دشمن اتخاذ گردید و از آن جمله برپا نمودن کمین بر روی مالروهایی که مورد استفاده ما قرار گرفته و یا می گرفت، بود. در جریان عمل متوجه شدیم که محل استقرار برای انجام عملیات و تماس با پشت جبهه مناسب نبوده و ناگزیر باید جایمان را عوض کنیم، بعد از عبور از جاده فیروزکوه وارد جنگلهای شیرگاه شدیم. در اینجا نیز بواسطه عدم آشنائی با منطقه، همین مسائل و مشکلات دامنگیر ما شد. ارتباط با پشت جبهه نتوانست بشکل سیستماتیک درآید. همان مشکلات برای عملیات وجود داشت. در اینجا ذکر نکته ای ضروری است، بعد از عملیات جاده هراز (ایستگاه کره سنگ، آبان ۶۰) بواسطه بروز یکرشته مسائل از جمله قطع ارتباط با پشت جبهه و فرارسیدن فصل زمستان ضربات نظامی به مدت بیش از سه ماه به تعویق افتاد و در نتیجه تمایل شدیدی در گروه وجود داشت که می خواست بهر نحوی که شده ضربه ای به دشمن وارد آورد، که این امر خود بخود منجر بعدم توجه کافی بتدابیر امنیتی و ایمنی می گردید. برای مثال گروه در جریان شناسائی و عملیات شیرگاه در "گاوبنه ای" (۵) بمدت بیش از یک هفته مستقر گردید، که توسط افرادی دیده شد. با این حال بخاطر آنکه عملیات بتعویق نیافتد مجبور شدیم همانجا بمانیم و کارهایمان را انجام دهیم. در ضمن قطع ارتباط دائمی با پشت جبهه و حل مسئله تامین آذوقه همچنان ما را وامی داشت که به گالشها نزدیک شویم که در جریان این عمل با حمایت وسیع گالشها روبرو شدیم. بهر حال بعد از عملیات شیرگاه (حمله و تسخیر مقر سپاه و بسیج - اسفند سال ۶۰) و انعکاس سیاسی وسیعی که در منطقه و تقریبا در سطح جامعه بجای گذاشته بود، تمایل بانجام عملیات دیگر در زمان کوتاه بوجود آمد، بنابراین در مورد ترک منطقه دو دل بودیم، زیرا از یکطرف ارگانهای مختلف اقتصادی، سیاسی و نظامی دشمن در این منطقه زیاد بود که ما می توانستیم براحتی به آنها ضربه بزنیم و از طرف دیگر حمایت روزافزون توده های روستائی منطقه و همچنین شناسائی که ما از منطقه داشتیم کار ما را سهل تر می کرد.

علاوه بر این مسئله ارتباط با پشت جبهه بواسطه شکل گیری یکرشته امکانات در این منطقه بهتر می توانست انجام بگیرد. و از آنجائی که تعدادی افراد مردد و ضعیف در میان ما وجود داشت که می بایست آنها را به شهر می فرستادیم و همچنین قرار بود تعدادی رفقای جدید بما ملحق شوند، همه اینها دست بدست هم داده و منجر بآن گردید که ما در منطقه بمانیم. در اینجا خوبست به تغییراتی که بین ما و دشمن بوجود آمد نیز اشاره شود. اینرا باید بطور کلی مطرح ساخت که با آغاز جنگ چریکی در شمال دشمن نیز باین امر حساس شده و باتوجه به اهمیت و نقشی که جبهه چریکی شمال می تواند در مبارزات ضدامپریالیستی خلقهای سراسر میهنمان بازی کند، باعث گردید رژیم مزدور علیرغم آنکه بخش عظیمی از نیروهای انسانی و تجهیزاتش را جبهه جنگ باعراق می بلعد و بخش دیگر را به سرکوب سازمانهای مسلح و مبارزات توده ها در شهرها و بویژه مقابله با مبارزه مسلحانه خلق کرد اختصاص داده، نیرویی را نیز برای سرکوب جنبش چریکی در شمال در نظر بگیرد. صحت این مدعا حرکات نظامی دشمن بعد از شروع جنگ چریکی در شمال می باشد. گسیل داشتن نیروی "رنجر" به شمال و استقرار آن در محمودآباد، تقویت سپاه و فرستادن بخشی از لشکر ۷۷ خراسان از این نمونه ها هستند. با این حال حرکات نظامی دشمن باین حد محدود نشده بلکه تجربیات این مدت نشان داد که برای سرکوب نیروهای چریکی در جنگل، بفرستادن نیرو بداخل جنگل نیز اقدام کرده است و یکرشته از این درگیریها، برخورد هائی بود که رفقای سرداران با پاسداران در جنگهای آمل داشتند و خود ما نیز شاهد این نوع حرکات بودیم. نمونه های تعقیب دو عنصر دشمن و گشت زنی هلی کوپتر بر روی کوههای "ترز" و مستقر شدن پاسداران در زیر این کوه و همچنین آمدن یکدسته صدنفره "رنجر" و دسته هائی از پاسداران به کوه بعد از عملیات شیرگاه نیز از این نوع اقدامات رژیم بود. بنابراین ملاحظه می کنیم که اوضاع نظامی منطقه بعد از عملیات مسلحانه بتدریج دستخوش تغییر می گردید. اگر تصویری را که در بالا نشان دادیم جمع بندی کنیم باین صورت در می آید:

- ۱- نیروی چریکی ما هرچند باتصفیه عناصر مردد و ضعیف از لحاظ کمی ضعیف شده بود، اما از لحاظ کیفی قدرتمند گردید.
- ۲- ارتباط ما با توده های روستائی بویژه گالشها وسیع و فعال گشت تا آنجا که توانسته بودیم حمایت معنوی و تاحدودی مادی آنها را بدست آوریم.
- ۳- دشمن نسبت به حضور ما در منطقه حساس شده و چندین بار با فرستادن نیرو در جهت سرکوبی ما اقدام نمود که بواسطه حداقل هوشیاری ما در زمینه تعویض مکان موفق نگردید، بما دست یابد.
- ۴- در منطقه عملیات کردیم و در همان منطقه ماندیم. (۶)
- ۵- تدابیر امنیتی و دفاعی بمنظور خنثی نمودن یورشهای احتمالی رژیم عبارت بود، از گماردن نگهبان در محل استقرار واحد و برپاداشتن کمین بر روی مالروها و گاوبنه هایی که مورد استفاده قرار می گرفت. و هم چنین فرستادن گشتی به اطراف (لازم به تذکر است که کمینهای ما از نوع کمینهای عقب رانی به منظور عقب زدن یا خنثی نمودن نیروی دشمن نبود، بلکه می توانست بعنوان یک عامل هشدار دهنده تلقی گردد.)

در این شرایط بود که درصد انجام عملیات جدیدی برآمدیم. بخشی از نیروی ما برای انجام عملیات و برخی برای مأموریت های دیگر اعزام شدند و بقیه گروه که اکنون تعداد آن به ۵ نفر کاهش یافته بود در محل استقرار گروه باقی ماندند.

شاید یادآوری آنچه که از تجربه سیاهکل برای جنبش چریکی ما بجای مانده است برای ادامه سخن خالی از فایده نباشد: "... ما دقیقا از آنچه که گذشته مطلع نیستیم ولی بنظر می رسد دو عامل یکی عدم توجه به تحرک لازم و دیگری عدم رعایت بی اطمینانی مطلق موجب شکست شد. این نکته قابل ذکر است که رفقای کوه ما نه تنها بطور نظری بلکه عملا نیز دریافته بودند که رعایت تحرک و بی اطمینانی مطلق لازم است. پس چرا چنین اشتباهی رخ داد؟ تنها علتی که ما برای آن یافتیم این است که رفقای کوه تصور نمی کردند که دشمن تا این حد حساسیت نشان دهد و تا این حد برای امحاء هسته چریکی نیرو بسیج کند..." (مقدمه مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک) شکست تاکتیکی سیاهکل نشان داد که رفقا دچار ارزیابی غیرواقع بینانه شده و بر اثر آن هوشیاری خود را از دست دادند. این اولین اشتباه بطور زنجیره ای با اشتباهات دیگر پیوند خورد. و آنان سپس به تحرک توجه جدی نشان ندادند و افزون بر آن اصل بی اطمینانی مطلق را نیز زیر پا گذاشتند، در نتیجه این دشمن بود که بوسیله این حلقه های بهم پیوسته از اشتباهات، مهر برتری خود را کوبید و سیاهکل را در خون این قهرمانان غرق ساخت. این واقعیت منعکس کننده شرایطی از جنگ چریکی است که در آن سه اصل طلایی مذکور هنوز باید محور فعالیت های چریک را تشکیل دهند، یعنی همان چیزی که ما در برنامه تاکتیکی خود قید کرده بودیم. اما می توان گفت اینها کلمات موزونی بودند که باهماهنگی خود در روی کاغذ بما لذت می بخشیدند. و در عمل خواه بدلیل زیرپاگذاردن، خواه بدلیل درک محدود از اصول سه گانه روح سازنده شان را منکوب کردیم، انسان که ضربه "خی پوست" را بهت زده و مات دریافت نمودیم. پس بیمورد نیست که این سه اصل را درعینیت خود کمی بیشتر بشکافیم و روی آنها کمی بیشتر مکث کنیم تا به کته مفاهیم آنها پی ببریم.

تحرک در رابطه با حفظ ابتکار عمل:

اکنون پس از پشت سر گذاشتن آن دوران بنظر می رسد پی برده باشیم که حفظ ابتکار عمل برای یک واحد چریکی چقدر حیاتی است و نقش بزرگی دارد. نمونه های گویایی وجود دارند که توجه ما را به ضرورت حفظ ابتکار عمل نشان می دهند. مثلا موضوع مقابله با واحدهای اعزامی دشمن را در نظر بگیرید، بی تعارف باید گفت که در مقیاس جنبشهای چریکی ما تازه کار و دارای تجربیات محدود بودیم. پس این امکان که شاید ستون جنگل بدلیل کم تجربگی نتواند در برابر یورش ناگهانی دشمن واکنش مناسب نشان دهد و احتمال پراکنده شدن و از هم پاشیدن آن وجود دارد، همواره در ارزیابی های ما منظور می شد و از آنجائی که در پاشیدگی و پراکندگی سخنی هم از ابتکار عمل نمی تواند در میان باشد، برای حل این دشواری ما همیشه طرحریزی می نمودیم و مانور نظامی که ستون جنگل پس از رویارویی با این وضعیت می بایست بدان دست بزند از پیش تشریح می شد. یا هنگامی که در مسیر حرکت، در محل اسکان بطور اجتناب ناپذیر نشانه هایی از حضور ما برجای می ماند با گماردن دیده بان و کمین گذاری

میزان کنجکاوای و واکنش رهگذران را مورد سنجش قرار می دادیم تا در صورت وجود عوامل دشمن در بین آنان با دستگیری شان از رسیدن اخبار بدشمن جلوگیری نمائیم و همچنین ابتکار عمل را حفظ کنیم، یا واحدهای مسلح مزدوران را بدام انداخته و نابود سازیم تا ابتکار عمل را همواره در دست داشته باشیم. یا اگر در جریان حرکت به منطقه ای از جنگل می رسیدیم که تعداد فریب خوردگان ساکن در آن منطقه زیاد بودند، تدابیر لازم برای عبور یا اقامت موقت را اتخاذ می نمودیم، چه ممکن بود این افراد اطلاعاتی از ما بدشمن بدهند که نیروهای آن بتوانند با هجوم ناگهانی غافلگیرمان نموده، ابتکار عمل را از ما سلب کنند. یا برای آنکه هنگام تعرض بدشمن و یا دفاع از خود پیش دستی از آن ما باشد، به استفاده از امکانات پیشرفته تکنیکی می اندیشیدیم. زمینه عینی این اندیشه را کمیت نیروی ما در شرایط مورد گفتگو تشکیل می داد. بارها گروههای کوچک عازم ماموریت‌های مختلف با مسائلی برخوردند که تماس آنها را با عمده قوا ضروری می ساخت، و از آنجائی که بعد مکانی این گروهها را از عمده قوا جدا می کرد، برای حل مسئله ارتباطی یا می بایست فاصله این دو را با رابطه های دیگر که آرایش زنجیره ای داشتند پر نمود(تا بتوان هم در خود نقطه ای که گزارش از آنجا ارسال می شود حضور و کنترل اوضاع را در دست داشت، هم از طریق حلقه های رابط عمده قوا را در جریان گذاشت)، و یا می بایست از امکانات تکنیکی مناسب (بیسیم و مانند آن) سود جست. تعداد نفرات نیروی ما راه اول را بر ما می بست و از این رو ما همواره براه دوم می اندیشیدیم. و همچنین نمونه های دیگری هم وجود دارد که توجه ما را به حفظ ابتکار عمل نشان می دهند.

بنابراین مشاهده می کنیم که اگر ما تاکنون این موضوع را بعنوان یکی از دستاوردهای جنبشهای انقلابی جهان مورد ملاحظه قرار می دادیم، اکنون در عمل آنرا، یکی از نیازهای مبرم و حیاتی مبارزه خود درک می کردیم. در رابطه با حفظ ابتکار عمل نیز، آنچنانکه در جنبشهای چریکی جهان به منزله اصلی معتبر شناخته شده، هرچه بیشتر پی می بردیم. اجازه دهید رابطه ابتکار عمل و تحرک را با جمله کوتاهی از رفیق مائو بازگو کنیم: " تحرک شیوه عمده ایست که از آن برای خروج از موضع پاسیو و احراز مجدد ابتکار عمل استفاده می شود ". نوعی از ادراک تحرک را اساسا با تغییر مکان در سمتی که از محل حضور دشمن دور است، توضیح می دهد و چون اینگونه جابجائی دسترسی دشمن به نیروی جابجا شده را با اشکالات بیشتری روبرو می گرداند و بقای فیزیکی آنرا تا مدتها تضمین می نماید، پس بدین جهت جابجائی را بهترین وسیله دفاعی می داند. در حالی که تحرک برای ما صرفا یک وسیله دفاعی بیش نیست، این یک جنبه از مسئله است، ما گریزپایان همیشگی نیستیم، ما در کلیه طرحریزی های تعرضی خود نیز باید نقش بزرگ عامل تحرک را لمس کنیم. اگر نقش عامل جابجائی را تنها در رابطه با امکانات حفظ خود که به یک دسته چریکی می بخشد، تبیین کنیم، این برخوردی یک جانبه با مسئله خواهد بود که در آن رابطه بین تحرک و تعرض نادیده گرفته شده، مسئله حفظ ابتکار عمل مخدوش گشته و بجای آن رابطه یکسویه ای بین تحرک و حفظ خود می نشیند. رفیق کبیر مسعود احمدزاده نیز تحرک را در رابطه با حفظ ابتکار عمل برای تعرض توضیح می دهد: "... ما می دانیم که واقعه محاصره رفقای قهرمان ما در نزدیکی های سیاهکل روی داد و دشمن نیرویش را بطور عمده در آن حوالی بسیج کرد، در حالی که برای رفقای رزمنده ما بسیار آسان بود که در عرض چند روز دهها کیلومتر از منطقه دور شوند و اگر

این تحرک ادامه می‌یافت دشمن مجبور بود برای آنکه امکان محاصره چریکها را پیدا کند سراسر شمال را میلیتاریزه کند. اگر در سیاهکل و اطراف آن چندین هزار نیرو بسیج کرده بود، اینبار می‌بایست در سراسر شمال دهها هزار نیرو بسیج کند و تمام خطوط ارتباطی را شدیداً کنترل نماید و این کاری بود دشوار و زمانی طولانی می‌طلبید. در این مدت چریک می‌توانست جا پای خود را محکم کند، نیروی آتش خود را افزایش دهد و قابلیت‌های نظامی خود را بالا ببرد". (مقدمه مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک) تاکید از ماست

خلاصه کنیم، طلائی بودن اصل تحرک مطلق را در توانائی که برای حفظ ابتکار عمل بمنظور تعرض آتی بیک نیروی چریکی میبخشد باید درک کنیم، و نه هیچ برداشت دیگری از آن. پس طبیعی بود که همواره بر حفظ ابتکار عمل تاکید می‌ورزیم، از عمده ترین شیوه مربوط بآن نیز غافل نبودیم و بدین جهت همواره با عواملی که ما را وادار به سکون می‌کردند در ستیز بودیم. ما اعتقاد داشتیم که امکان حرکت و تغییر مکان باید در هر لحظه برای دسته جنگل فراهم باشد تا اگر دشمن ردی بدست آورد و عملیات محاصره و سرکوب را آغاز کرد بتواند با آن مقابله کند و با جنگ و گریز خصم را ناکام گذارد. تحرک داشتن برای ما از چنان اهمیتی برخوردار بود که باعتقاد ما هرگاه ضرورت آن پیش می‌آمد می‌بایست همه حوزه‌های دیگر فعالیت چریکی را تحت الشعاع آن قرار داد. ولی بازهم تکرار می‌کنیم که نباید مفهوم تحرک را بسطح جابجائی مکانیکی چند انسان از محلی به محل دیگر تنزل داد.

هوشیاری در رابطه با مراقبت دائمی :

ما به منطقه ای وارد شده بودیم که شناخت نسبتاً دقیقی چه در زمینه جغرافیائی و چه از وضعیت توده ها، چه از وضع دشمن نداشتیم. که این امر بخودی خود اشکالی نداشت و مطابق معمول درصدد اجرای برنامه های خود برآمدیم، یعنی شناسائی منطقه، ارتباط با پشت جبهه، عملیات نظامی و شناسائی برای تعویض منطقه. در جریان عمل از یکطرف بواسطه عدم شناسائی حل مسئله عملیات و ارتباط با پشت جبهه باکندی و دشواری صورت می‌گرفت. و نیز تماس با گالشها بمنظور تامین آذوقه و شناخت آنها بطور پراکنده انجام می‌پذیرفت که این امر بتدریج با ایجاد تامین ارتباط فعالتر با آنها منجر گردید، تا آنجا که بسیاری از آنها از هیچگونه کمکی دریغ نمی‌کردند. مانیز متقابلاً در میان آنها دست به تبلیغات سیاسی زدیم. بعد از عملیات شیرگاه تمایل به باقی ماندن در منطقه در ماحول گرفت، دشمن نیز بحضور ما در منطقه پی برده و نسبت به آن حساسیت نشان می‌داد. تلاش دشمن برای اعزام نیرو بداخل جنگل و یا آن نمونه های دیگر در رابطه با توده ها در صورت برخورد جدی اشکالی نداشت زیرا بیانگر واقعیت جنگ چریکی در این مرحله و رشد آن است.

این تجربه ها می‌توانست دید ما را نسبت به گسترش جنگ چریکی بالا برد. اما در این متن عینی مبارزه، آنچه که ما توجه نکردیم این واقعیت بود که بیش از اندازه خودمان را ولو کردیم. تدابیر امنیتی که از جانب ما اتخاذ می‌شد، کافی نبودند. تا آنجا پیش رفتیم که حتی بعضی از گالشها و افراد مجاهدین نیز تقریباً از محل اردوگاه ما مطلع بودند. کانالهای ارتباطی ما هر روز افزایش می‌یافت. متأسفانه بعضی از

رفقا آنچنان خوش باور و کم توجه بودند که بمجرد مشاهده حمایت یک گالش و یا فلان فردی که بنحوی بجنگل رفت و آمد داشت، برانگیخته می شدند که قراری با او بگذارند. بنابراین، این مسئله دیگر مهم نبود و یا می توان گفت آن اهمیت سابق را از دست داده بود که دیده شویم و یا حتی کسانی بمحل اطراق پی ببرند. این بی نظمی در ایجاد ارتباط و عدم توجه به دیده شدن اردوگاههای موقتی همراه با سرو صدا، آتش روشن کردن و غیره دست بدست هم داد تا دشمن اردوگاه را کشف کند. در واقع باید گفت که ما نتوانستیم و یا شاید نخواستیم باین امر توجه کنیم که در تحت محاصره نظامی و سیاسی دشمن قرار داریم و دشمن شب و روز در صدد کشف محل اطراق ما می باشد. شرایط مساعد مبارزه، گرایش شدید توده ها برای حمایت و پیوستن بمبارزه مسلحانه، می توانست این روحیه و این تفکر را در ما ایجاد کند که دشمن برای سرکوبی ما نیرو به جنگل نخواهد فرستاد. حرکات نظامی دشمن در منطقه و همچنین تجربه درگیری رفقای سرداران در جنگل که ما نیز از آن اطلاع داشتیم، نتوانست برخورد ما نسبت باین امر را تغییر دهد. برای ما حرکات نظامی دشمن بیشتر بمثابه یک مانور تلقی می گردید تا یک زنگ خطر. اکثر تجربیات جنبشهای چریکی که ما تاکنون با آن برخوردیم اشکالی از سرکوب را نشان می داد که در جریان تجربه خود ندیدیم. تجربه این جنبشهای چریکی نشان می داد که بمحض حرکت یک نیروی چریکی در یک منطقه، دشمن باتمام قدرت از طریق تعقیب دائمی و میلیتاریزه کردن منطقه در صدد نابودی آنها برمی آید. در حالی که درمورد ما تجربه نشان داده است که دشمن باین شیوه ها حداقل در شرایط کنونی دست نزده است، که البته علت آنرا باید در وضعیت عمومی جنبش جستجو کرد. آنچه که امروز ما می توانیم درمورد شکل این سرکوب بگوئیم این است که دشمن سعی می کند تا از طریق عوامل جاسوس خود در تحت پوشش شکارچی، چوب بر، چوبدار، جنگلبان و حتی گالش بمحل چریکها پی برده و سپس با اعزام داشتن نیرو درصدد سرکوبی آنها برآید. بهر حال این شکل سرکوب است که حداقل ما با آن مواجه شدیم. بدین ترتیب درآن شرایط آن حرکات نظامی دشمن برای ما دقیقا قابل فهم نبود. آیا همه اینها نشانگر عدم هوشیاری ما نبودند؟ و کوشش جدی برای طرح و حل مسائل را نمی طلبیدند؟ بدیهی بود که عدم توجه کافی بامر مراقبت دائمی و دستکم گرفتن نیروی دشمن عواقب خطرناک خود را ببار می آورد. اما درکنار اینها یکرشته دلایل فرعی نیز وجود دارند و از زمره دلایلی هستند که می توانند روی دادن حوادثی چون حادثه "خی پوست" را تندی بخشند و یا کند سازند: ایجاد سروصدا، بجای گذاشتن نشانه های مشخص قابل رویت از نزدیک یا دور، برپاکردن آتشیهای پردود، انتخاب نقطه نامناسب برای اقامت از نظر پست و بلندی زمین یا تراکم و تنگی جنگل، بیشه زار وغیره، اینها را می توان در تحلیل نهائی درهمان مقوله هوشیاری نیروی چریکی جای داد.

بی اطمینانی در رابطه با نفی خوش خیالی :

تا زمانی که شواهد عینی نشان می دهند وجود ما در یک منطقه ازچشمان دشمن پوشیده مانده است، امکان اقامت دریک محل موجود است. درچنین مواقعی می توان و باید از فرصت استفاده کرد، سکنی گزید و بحل مسائل گوناگون که گروه با آن روبروست، پرداخت. این مسائل برای ما عبارت بودند از: کسب حداقل اطلاعات لازم از اوضاع سیاسی مردم در منطقه مسیرحرکت(چه امکان داشت ساکنین محلی

در مسیر حرکت بدون آنکه خود ما متوجه شویم از حضور ما خبردار گردند. در چنین مواردی اگر آنها آگاهانه یا ناآگاهانه گرایش‌های موافق با رژیم داشته باشند، آشکار است که خطر جدی تری دسته چریکی را تهدید می‌کند، تا زمانی که آنها دارای تمایلات ضد رژیم باشند. حداقل اطلاعات لازم که در این زمینه بدست می‌آیند باید در محاسبات منعکس شوند)، مسئله ارتباط با پشت جبهه، شناسایی مسیر حرکت آینده، شناسایی هدفهای عملیاتی، رفع نیازهای اضطراری گروه بویژه در زمینه آذوقه و بیماری، مسئله استراحت و آموزش، شناخت اوضاع جغرافیائی منطقه و اوضاع جوی.

برای پاسخگویی به نیازهای مزبور در اوائل حرکت گروههای کوچکی از عمده قوا که در یک محل اسکان گزیده بود، جدا و رهسپار انجام وظایف محوله می‌شدند. گروههای مزبور با همه دقت و وسواسی که رفقا بخرج می‌دادند، نمی‌توانستند حرکت خود را از چشم ساکنین محلی مخفی بدارند. این کشف حضور ما توسط ساکنین محلی که خارج از اراده ما و علیرغم میل ما صورت می‌گرفت، ما را در برابر عمل انجام شده ای قرار می‌داد، حال دیگر نمی‌بایست مانند کبک سرخود را زیر برف پنهان کنیم و بی تفاوت از کنار آن بگذریم. بلکه می‌بایست بآنها نزدیک می‌شدیم تا با کسب شناخت بیشتری از آنان بویژه در وابستگی‌های سیاسی شان میزان خطری که گروه را تهدید می‌کرد، پی ببریم تا بتوانیم با احاطه بیشتری سیستمهای حفاظتی خود را شکل دهیم. در برخورد با اینگونه افراد می‌کوشیدیم ردگم کنیم، بدین گونه که خود را کوهنورد یا مامور دولتی وابسته بفلان سازمان اداری که با جنگل سروکار دارد و مانند اینها معرفی نمائیم. اما خیلی زود بعد از چند عملیات آشکار شد که این کار آب در هاون کوبیدن است، چه برخوردهای ما باضافه اخبار و شایعات پخش شده، هنگامی که از صافی تجربیات خود آنها می‌گذشت، هویت ما را باسانی برایشان روشن می‌ساخت. نخستین تماس گیری ما با عناصر محلی که اکثرا از زحمتکشان روستائی بودند، نفرت عظیم آنها از رژیم و تایید مواضع و فعالیت‌های انقلابی ما از جانب آنان را بر ایمان آشکار ساخت و مارا باین اندیشه انداخت که در آن شرایط بخشی از نیازهای تدارکاتی خود را از طریق آنان تامین کنیم. باتوجه بآنکه شناخت ما از این عناصر بسیار سطحی و محدود به همان دیدار، و یا دیدارهای کوتاه مدت گاه و گاهی بود، پیدا است که در رابطه با آنان نمی‌توانستیم اصل "بی‌اطمینانی مطلق" را زیرپا بگذاریم. گرچه آنان خود صمیمانه ترین همدردیها را باما، و بی‌غل و غش ترین تمایلات را برای پشتیبانی از ما نشان می‌دادند. اگر ما بهره برداری از کمکهای آنان را با رعایت اصل مزبور بانجام می‌رساندیم، این هنر و توانائی ما را در دگرگون کردن شرایط بنفع خودمان نشان می‌داد و نه تنها زیانی نداشت، بلکه عملی اصولی بود. (روشهایی راهم برای عملی کردن این مقصود تجربه کردیم: مثلا در آخرین لحظات قبل از ترک یک محل اینگونه کمکها را جذب کرده و سپس از آن نقطه فاصله می‌گرفتیم، و یا در صورتی که ناچارا از اطراق در آن منطقه بودیم، با ایجاد این تصور که از منطقه خارج شده ایم و تقویت آن در ذهن عناصر محلی، خبرچینیان احتمالی را گمراه می‌کردیم، تا در گزارشاتی که اینان بدشمن می‌دهند، به خروج ما از منطقه اشاره شود)؛ بعلاوه گاه گاه با افرادی برمی‌خوریم که - حال بهر دلیل - از نظر گرایش‌های سیاسی متمایل بر رژیم بودند، گرچه پشتیبانی فعال و عملی ویژه ای از آن نمی‌

کردند. از یکسو عدالت انقلابی مجازات این افراد را در شرایط مورد گفتگو ایجاب نمی کرد و ازسوی دیگر نمی توانستیم بر دهانشان چفت و بست بزنیم که "شتر دیدی ندیدی".

اکنون وارد برهه ای از حرکت خود شدیم که خوش خیالی دیگر بیشتر عمل می کرد. ما با عناصر ساکن محل وسیعا ارتباط برقرار کردیم، بطوری که برخی از آنان تقریبا از حدود محل اردوگاه ما خبر داشتند. حتی یکبار پس از دستگیری و پرس و جو از دوتن از کسانی که خود را وابسته به مجاهدین معرفی می کردند، و پس از اطمینان از این مسئله طوری رفتار نمودیم که آنان بسهولت به تعداد تقریبی نفرات و ... که در آن شرایط مخفی داشتن آنها از چشمان غیرخود نشانگر دوراندیشی سیاسی است، پی بردند. رهگذرانی ما را در منطقه اسکان دیدند و ما تغییر موضع ندادیم. یکبار نیز تعدادی از افراد مجاهدین توسط رفقای ما محاصره شدند که بعلت دستپاچگی آنان تیراندازی از جانب آنان آغاز شد و صدای این تیراندازی که در اطراف منطقه "خی پوست" صورت گرفت، بسیاری را از محل تقریبی اقامت ما آگاه کرد، بطوری که دشمن می توانست با این سرنخ به تکمیل اطلاعات خود و کسب اطمینان از حضور ما در منطقه به سراغمان بیاید. یکبار دیگر گروهی از رفقا که بماموریت رفته بودند هنگام بازگشت راه را گم کردند و بدون شناختن رهگذری که آنها را دیده بود به او اطمینان کرده و بطور ضمنی محل اسکان را از او جویا شدند. یکی از رفقا پس از مراجعت از شناسائی گزارش داده بود که "گاو بند" مورد استفاده ما در پیرامون نقطه ضربه از فراز یالی که بر بالای آن یک مالرو بزرگ وجود دارد، به آسانی دیده می شود، ولی شاید شگفت آور باشد که بگوئیم گزارش را از این گوش شنیده و از آن گوش رد کردیم. همچنین خبر رسید که فاصله بین نزدیکترین روستا تا محل اقامت ما را می توان با پای پیاده دوساعته پیمود و آن روستا نیز بوسیله جاده شوسه به جاده اسفالتی فیروزکوه وصل می شود. پس یک حساب سرانگشتی نشان می داد که دشمن می تواند با پیاده کردن نیرو در آن حوالی و پیمودن مسافت کم، خود را بما برساند و این هم مورد توجه جدی ما قرار نگرفت.

از لحاظ نظری اعتقاد ما بر آن بود که در اینگونه مواقع باید صد در صد حرکات خود را براساس اصول سه گانه تنظیم نمائیم. گرچه این واقعیت را باید در نظر داشت که ما از ابتدای حرکت اصل "بی اطمینانی دائمی" را مورد توجه جدی قرار می دادیم، اما در مقطع مورد گفتگو بتدریج حساسیت خودمان را نسبت به آن از دست دادیم.

سمپاتی هائی که غالب ساکنین نسبت به مواضع انقلابی ما نشان می دادند، و همراه با برخی ارزیابی های خوش بینانه درباره وضعیت دشمن، انجام پیروزمندانه عملیات شیرگاه، و تمایل شدید به عملیات دیگر سبب شدند که از هوشیاری ما کاسته شود و بر خوش خیالی ما افزوده گردد. و از آنجا که کفه حمایت توده ای سنگین تر بود، مانسبت بدشمن و عواملش تاحدودی سهل انگار شدیم، البته هنوز کاملا ولنگار نشده بودیم.

آیا همه اینها نمی رساند که نیروی چریکی بمجرد کسب حمایت های اولیه از جانب توده ها نایستی لحظه ای بی اطمینانی خود را از دست بدهد؟ و همواره ضمن حفظ و توسعه این رابطه ها دقیقا جنبه های منفی آنرا از نظر دور ندارد؟ آیا این حوادث بیانگر این واقعیت نیستند که درک ما از عدم اطمینان همه جانبه نبود؟

فقدان سیستم دفاعی :

همواره باید در نظر داشته باشیم که یک نیروی چریکی در مراحل اولیه فعالیت خود بایستی اصول مسلم این جنگ، یعنی تحرک دائمی، هوشیاری دائمی و عدم اعتماد دائمی را رعایت کند. در واقع ما می بایست با گامهای سنجیده و با چشمهای باز گام برمی داشتیم، نه آنکه خود را ناگهان ولو سازیم. و درست تحت این شرایط و بدنبال تعیین موضع و مشخص شدن جای ما، دشمن نیروئی را (در حدود ۳۰۰ نفر از کلاه سبز، پاسدار و بسیج) به منظور سرکوبی ما، بداخل جنگل اعزام می دارد. بنظر می رسد آنها صبح زود به " گاو بنه" ای که مورد استفاده ما قرار می گرفت، نزدیک شدند که رفقای ما را در آن نیافتند و پس از آنکه جای پای ما را که بدرون شمشادها کشیده می شد، کشف کردند خود را بمحل استقرار گروه رساندند. در آنموقع (حدود ساعت یک بعدازظهر) قرارگاه فاقد کمین هشداردهنده بود و در نتیجه دشمن براحتی و بدون برخورد با مانعی، با دنبال کردن راه مالروئی که توسط ما در میان درختان شمشاد ایجاد شده بود، خود را بمحل استقرار نزدیک می کند. در آن شرایط قرارگاه نیز طبعا نمی توانست از نگهبانی محکمی برخوردار باشد و باتوجه به سر و صدای دائمی و دود آتش دشمن توانست تانزدیکی محل استقرار رفقا جلو آید. زیرا انبوه درختان شمشاد مانع دیده شدن آنها می گردید. بعلاوه زمانی که رژیم بما یورش آورده بود، از لحاظ سازماندهی نیز دچار اشتباه شدیم، یعنی بخشی از نیرویمان برای انجام عملیات (عملیات اتوبان ساری - قائم شهر، اوائل فروردین ماه سال ۶۱)، اعزام شده بودند و بخش دیگری از آن در اردوگاه باقی ماندند. مسلما نگهبانی از یک نفر تجاوز نمی کرد و باتوجه باین نکته که محل استقرار رفقا در میان درختان شمشاد قرار داشت، نگهبان میدان دید فوق العاده محدودی داشت، و بدین ترتیب می توان گفت که رفقای ما کاملا غافلگیر شده بودند. در نتیجه ضربه در شرایطی بر ما وارد شد که فاقد سیستم دفاعی بودیم، بنابراین و با توجه به توضیحاتی که در بالا بآن اشاره شده می توانیم به علل ضربه پی ببریم.

بدین سان بود که نیروی ما اولین ضربه را از دشمن خورد، ضربه ای که برای ما بسیار گران آمد. رفقای ما جان باختند، همچنان که این سنت چریکهای فدائی خلق را حفظ کردند، یعنی مقاومت تا پای مرگ. آنها تسلیم نشدند، بلکه مرگ افتخارآمیز را پذیرفتند، زیرا مرگ افتخارآمیز بهتر از تسلیم شدن حقارت آمیز است و این درسی است که ما به توده ها می دهیم.

این درست است که دشمنان ما، دشمنان خلق ما، دشمنان انقلاب ما موجودات ضعیف، ترسو و سوجدوئی هستند که تمام فکر و عملشان چپاول خلق همراه با سرکوب و کشتار بیرحمانه آنها است، با این وجود نباید آنها را دست کم گرفت. از نظر استراتژیک البته امپریالیسم و کلیه سگهای زنجیریش بیرهای کاغذی اند، اما از نظر تاکتیکی آنها بیرهای واقعی اند. بنابراین ما درگیر جنگ با بیرهای خون آشام و کثیفی هستیم و تا وقتی آنان در میهنمان وجود دارند، روی خوشی و آزادی را نخواهیم دید.

آنچه که باید بدان توجه کرد، حفظ و تداوم مبارزه انقلابی است. از اینکه همه جنبه های مبارزه دقیقاً برای ما روشن نیست، تجربیات و شناخت مامحدود است، بهیچ وجه نباید نگرانی بخود راه دهیم، مطمئن باشیم باهرگامی که در مسیر انقلاب برمی داریم هم به تجربه ما افزوده می گردد، هم وسعت دید ما گسترش می یابد و هم چشم اندازهای مبارزه بیشتر برایمان روشن می گردد. " باید شهامت فکر کردن داشت، باید شهامت دست زدن بعمل داشت " (رفیق مائو). این سنت چریکهای فدائی خلق است، آنها هرگز از مشکلات نمی هراسند و پا پس نمی کشند. از آنچه که بعمل در آوردند، می آموزند و درجریان این پروسه هم خود، هم سازمانشان را می سازند و هم اینکه به خلق می آموزند که چگونه بایستی برای رهایی خود مبارزه کند.

آرشیو فعالین جنبش نوین کمونیستی ایران

" نتیجه گیری "

از تجربه شیرگاه و ضربه ای که در آنجا خوردیم چه درسی می گیریم.

- ۱- تجربه بما نشان داده است که می توان در یک منطقه عملیات کرد و در همانجا باقی ماند، البته شرط آن داشتن تحرک دائمی و مانور در منطقه است.
- ۲- تجربه بما نشان داده است که زمینه حمایت‌های توده ای در بسیاری از مناطق روستائی شمال وجود دارد، تاکنون با اکثر گالشها و توده های روستائی دیگر که برخورد کرده ایم، مورد حمایت آنها قرار گرفته ایم. مسئله کسب حمایت توده های روستائی یکی از مسائل اساسی و تعیین کننده برای گسترش جنگ چریکی می باشد.
- ۳- تجربه بما نشان داده است که در شرایط کنونی شیوه هائی که دشمن برای سرکوبی نیروی چریکی اتخاذ می کند، عبارت از تعیین موضع و کشف محل استقرار نیروی چریکی از طریق مزدوران محلی و سپس اعزام نیروی خود برای سرکوبی آنها می باشد. در واقع با حفظ تحرک دائمی همراه با رعایت یکرشته اصول مخفی کاری، عملا می توان این تاکتیک دشمن را خنثی نمود. (۷)
- ۴- تجربه بما نشان داده است که مطلقا نباید بدشمن کم بها دهیم. باید توجه داشته باشیم که ما در حال جنگ با رژیم مزدوری بسر می بریم که پشتوانه آن قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی امپریالیستها است.
- ۵- تجربه بما نشان داده است که از حمایت توده ها و استقبال آنها از مبارزه مسلحانه، نباید هوشیاری و عدم اعتمادی را که دوشروط لازم ادامه کاری یک نیروی چریکی است از دست بدهیم. باید با آنهایی که تماس می گیریم و بما کمک می کنند با هوشیاری و دقت رفتار کنیم و در مورد آنها تحقیق کنیم، زیرا کافی است که یکی از آنها دشمن باشد و نتیجه کار معلوم خواهد بود. البته تا وقتی که حرکت می کنیم مسئله جدی نیست، با اینحال می دانیم که برای انجام کارهای انقلابیمان زمانهایی است که مجبور به توقف خواهیم بود.
- ۶- باید باین مسئله توجه کافی میدول داریم که جنگ ما جنگی است طولانی، سخت و دشوار که زمان پیروزی آن مشخص نیست. بنابراین در مراحل اولیه این جنگ در محاصره سیاسی و نظامی دشمن بسر می بریم، این دشواری بیشتر می باشد. باید باحوصله مبارزه راپیش برد و با انفراد سیاسی و کلیه مشکلاتی که با آن مواجه هستیم، با آگاهی برخورد نمائیم.
- ۷- تجربه بما نشان داده است که باید بتدابیر امنیتی و دفاعی که برای حفظ و بقای نیروی چریکی اهمیت حیاتی دارد، توجه کافی بداریم. تحرک دائمی از اساسی ترین عوامل بقاء ما محسوب می شود. درجائی که اطراق می کنیم، چنانچه مدت طولانی گشت، علاوه بر نگهبانی از قرارگاه، باید بر روی بعضی از مالروهائی که می توانند مورد استفاده دشمن قرار بگیرد، کمین برپا بداریم و دسته های گشتی باطراف بفرستیم و همواره درصدد کشف شیوه های نوینی در سیستم دفاعی باتوجه به شرایط مشخص برائیم.

۸- پریهادادن بحمله و عدم توجه بمسئله دفاع، همانقدر خطرناک است که به بقاء و حفظ نیروی خود بیش از حمله توجه کنیم. اگر اولی ماجراجوئی و چپ روی است، دومی منفعل ماندن، پاسیو شدن و راست روی است. باید همیشه بین حمله و دفاع یک رابطه منطقی برقرار کنیم.

درود بر شهدای بخون خفته خلق
جاودانه باد خاطره شهدای ۴ فروردین (جنگل)
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادیست
مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش
برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر

باایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)

۶۳/۱/۴

آرشیو فضای مجازی جنبش نوین کمونیستی ایران

توضیحات

- ۱- قبلا سازمان اقدام بگردآوری پرسش نامه های روستائی نموده بود و علاوه برآن، پرسش نامه های ویژه ای در رابطه با شناخت سیاسی، اقتصادی، نظامی و جغرافیائی مناطق روستائی جنگلی مورد نظر در مازندران تهیه نمود و همراه با آن نیز برنامه های متعدد شناسائی برخی از مناطق جنگل و روستاگردی به اجرا درآورد.
- ۲- لازم بیادآوری است که در ابتدای فعالیت مسلحانه ما در شمال، برنامه کوتاه مدت نیروی چریکی ما مبتنی برانسجام درونی ستون، کسب شناسائی مقدماتی از منطقه، فرصت دادن به سازمان برای تامین نیرو و تجهیزات، مطرح کردن خودمان در منطقه، آشنائی با شیوه های سرکوب دشمن و عکس العمل توده ها نسبت باین اهداف بود که ما در پی وارد آوردن یکرشته ضربات نظامی بدشمن برآمدیم.
- ۳- گالشها، روستائیان زحمتکشی هستند که گله های گاو سرمایه دارن شهری یا روستائی را نگهداری می کنند که سالیانه مزد جنسی و نقدی دریافت می دارند و بندرت خود آنها صاحب چند راس گاو هستند و بتمام کوره راهها و عوارض طبیعی منطقه خود آشنائی دارند.
- ۴ و ۵- ساختمانهای چوبی که حداکثر از دوپا سه اطاق تشکیل می شود و بفاصله نیم ساعت الی یک ساعت (در مناطقی هم بیشتر) از یکدیگر قرار دارند ودر تمام کوهستانهای جنگلی مازندران پراکنده است که مورد استفاده گالشها قرار می گیرند (گاوینه نیز بهمین مفهوم است)
- ۶- سابقا، موقعی که در منطقه ای عملیات می کردیم، سریعا اقدام به ترک آن منطقه می نمودیم، تا بدین وسیله، ضربات احتمالی دشمن را خنثی کنیم.
- ۷- لازم بتذکر است که رژیم این شیوه سرکوب تاکتیکی خود را همراه و بموازات اشباع سیاسی و نظامی منطقه پیش می برد. یعنی با دفاع استراتژیک منطقه ای خود درهم می آمیخت.

خاطره شهدای جنگل

چریکهای فدائی خلق

رفقا:

عباس هادی

است رفیعیان

حسن عطاریان

جواد رجبی

و رفیق گبیر

محمد حرمتی پور

گرامی باد!

پیش‌سوی تسکین ارتش خلق ایران

انتشارات: چریکهای فدائی خلق ایران
(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)